

شب داوری / پدرم مردم را می کشد

Night of Judgement / Daddy Kills People



شب داوری / پدرم مردم را می‌کشد

یادداشتی بر نمایش مملی شفاهی در مدار موازی
۱۶ دی ماه – ۲۲ بهمن ماه ۱۴۰۰

این یادداشت توسط فاطمه کاظمی با همکاری مهرداد قاسم‌خان
و یاسمن نوذری نوشته شده‌ست.
بازخوانی و برگردان: سهراب مهدوی

Night of Judgement / Daddy Kills People

A note on an Exhibition of Works by Mamali Shafahi
January 7 _ February 4 ,2022

This essay is written by Fatemeh Kazemi in
collaboration with Mehrdad Khan and Yasaman
Nozari

Translation: Shorab Mahdavi

فازره سوره شاد رویای فلسفه



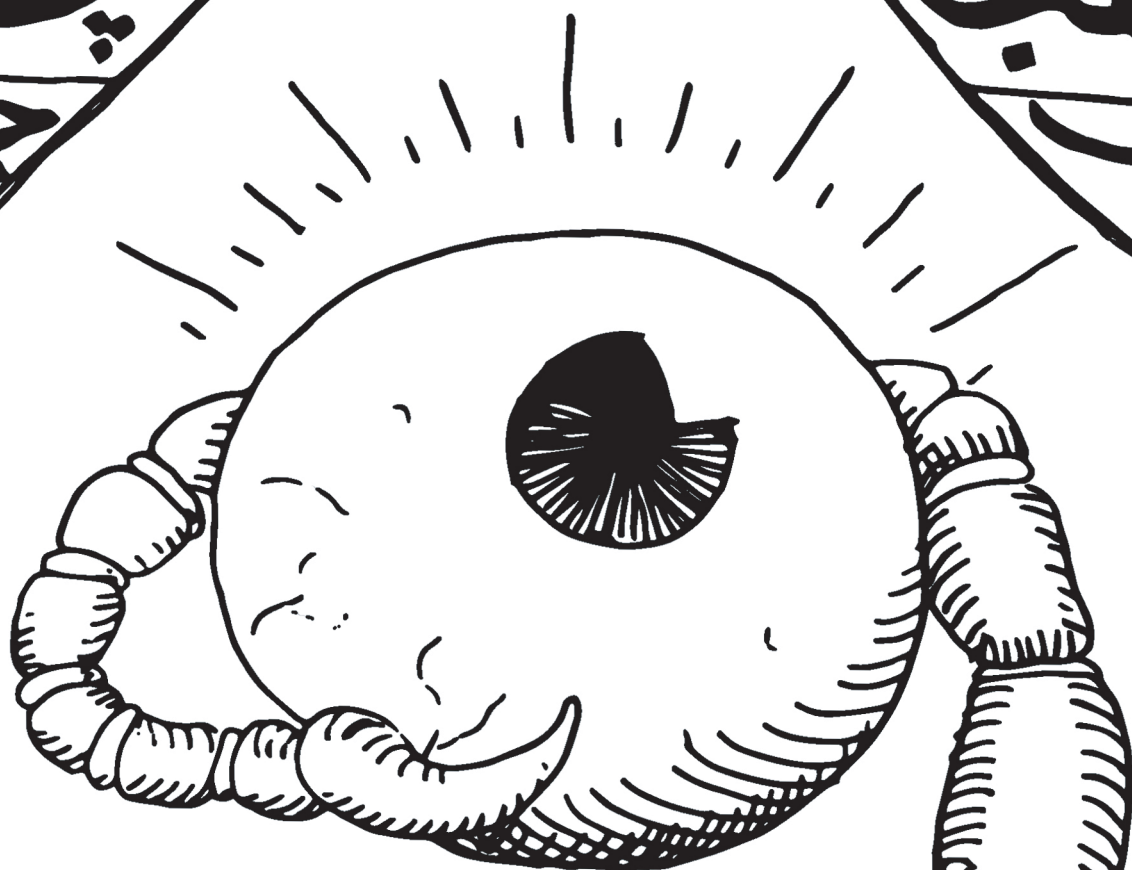
Hereditary Fountain / Velvet Dream

Mamali Shafahi is enthralled by change. He calls it "life's magic." The way a drop of liquid transforms into creative consciousness is an example of this magic. Water and the fountain have stood as symbols of life-giving power since ancient times. The Hereditary Fountain (following the artist's "Heirloom Velvet" collection) is central to this exhibition, outlining the creative relationship between Mamali Shafahi and his father. Inspired by paintings of Reza Shafahi – Mamali's father, a self-taught painter and a former wrestling champion – the Fountain is in the form of a sculptural relief coated in a velvety material in ultramarine (the artist finds it close to Klein Blue). The large fountain leads to a pool in which a pink fluorescent liquid flows. Heads in the pools stare out at the Fountain; it's as if they are submerged in the pink flow. The brilliant pink color can be traced throughout all the works in the show. Some are sprinkled on the reliefs like dust, while a pink grid connects the different elements of the show together. The unending and continuous flow of water from the fountain, prior to any form or appearance, is the mainstay of creation.

فواره‌ی موروثی / رویای مخملی

مملی شفاهی مجذوب دگرگونی‌ست. اسمش را «معجزه زندگی» می‌گذارد. تبدیل شدن یک قطره به ذهنیتی خلاق برایش نشانی از همین معجزه است. همان‌طور که آب و فواره قرن‌ها نماد حیات بوده، این اثر، پس از پروژه‌ی «مخمل آبا اجدادی»، هسته‌ی مرکزی این نمایش و در راستای رابطه‌ی خلاقه‌ی مملی و پدرش شکل گرفته است. فواره موروثی برگرفته از نقاشی‌های رضا شفاهی، پدر مملی، نقاش خودآموخته و کشتی‌گیر سابق، است که به صورت نقش برجسته‌ای با روکش مخملین، به رنگ آبی کلاین، اجرا شده. این آب‌نمای عظیم به یک حوض متصل است که در آن مایعی با رنگدانه فلورسنت صورتی در جریان است. سرهایی به فواره‌ی موروثی خیره‌اند. گویی در این سیلی صورتی غرقه‌اند. می‌توان رد این درخشش صورتی را در کل نمایش جست. بخشی از آن روی نقش برجسته‌های مخملی چون غبار نشسته است. یک شبکه‌ی صورتی روی زمین بخش‌های مختلف را به هم پیوند می‌دهد. جریان بی‌پایان و پیوسته آب این فواره، مُقدم بر هر شکل و صورت، تکیه‌گاه آفرینش اثرست.

خداوند جهان



از صورتی زمان را می پندار

Scorpion-danger / Eye-universe / Pink dust-time / Torture

The scorpion-like seat sits atop the sketch of an eye with a protruded pupil on the ground. On the wall, facing the seat, five reliefs appear, coated this time in "automotive paint" rather than the velvet coating. The importance of details become apparent when we move closer and see the pink sprinkled on some of the works, as though the reliefs are bearing the dust of time. At the same time, with a little change of angle, the brilliant reflection of light off of colorful surfaces gives us the illusion of being in a euphoric atmosphere (ecstasy). Here, too, the paintings of Reza Shafahi (images of the five relief figures) are keystone. The empty Scorpion Seat is rotating clockwise, slowly. Mamali Shafahi plays the role of the receptor and protector of timeless narratives while at the same time, he is processing these narratives according to his own set design (using light and different media). According to Mamali, this process is a form of "making the world over" by an individual. There is a conjunctive relationship between the narratives and the fables that Reza depicts and Mamali manipulates: the importance of showing the multilayered relationship between father and son, and the opening of the narrative to images that the father has created and combining it with visual sources in their details borrowed from prehistoric art through a play of light and aggrandizement.

عقرب خطر / چشم جهان / گردِ صورتی زمان / شکنجه

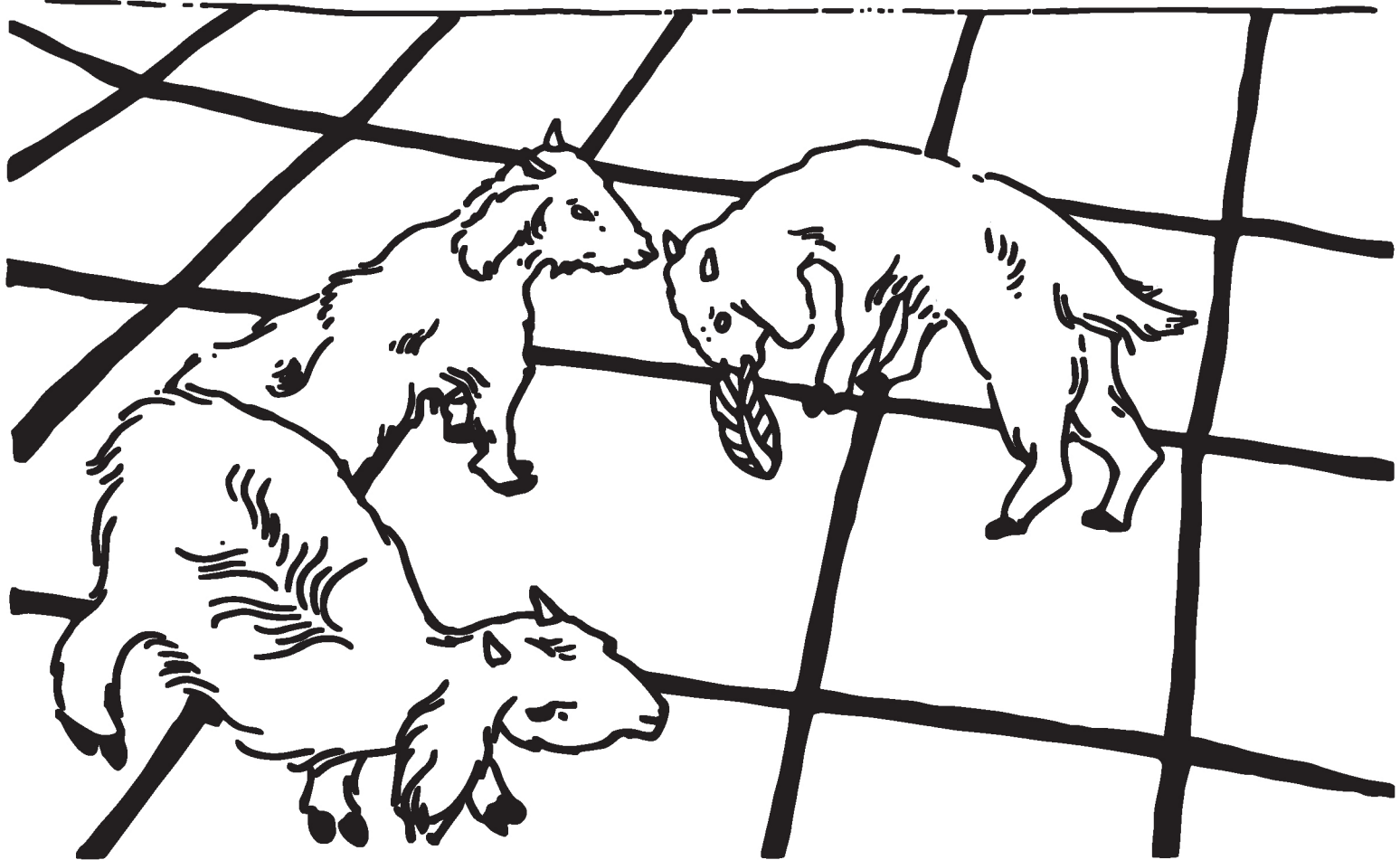
صندلی (مسند) عقرب شکل بر روی طرحی خطی از چشم، با مردمکی، بیرون زده روی زمین قرار گرفته است. بر دیواری مقابل مسند پنج نقش برجسته نصب شده که این بار به جای مخمل با «رنگ ماشین» پوشانده شده اند. اهمیت جزییات جایی مشخص می شود که، وقتی جلوتر می رویم و در نوری مشخص ظرافت مخمل صورتی پاشیده شده بر نقش برجسته ها را نظاره می کنیم، انگار که گردِ زمان بر روی نقش برجسته ها نشسته باشد؛ همزمان، با جابه جایی زاویه ی دید، تغییرات نوری و درخشان خیره کننده ما را به میانه ی توهمی دیسکوی (شعف) می آورد.

در اینجا هم بن مایه ی تصویری این پنج نقش برجسته نقاشی های رضا شفاهی است. صندلی به عنوان یک مسند خالی در برابر دو تصویر در جهت عقربه ساعت در حال گردش است تا وضعیت خطر را دوباره یادآوری کند.

مملی شفاهی نقش گیرنده و محافظ روایت ها را بازی می کند؛ در عین حال، در حال پرداخت همان روایت ها با الگوی ذهنی خود (با استفاده از نور و تغییر در آن) بر می آید. از نظر او، این خوانش پردازش نوعی «ساخت جهان» توسط شخص است. رابطه ای مفصلی میان روایت ها و اسطوره هایی که رضا می سازد و مملی آن ها را دستکاری می کند وجود دارد: اهمیت نشان دادن رابطه ی چند وجهی و بازگشایی روایت های تصویری و ام گرفته شده از پدر و ترکیب آن ها با منابع تصویری از جزییات به کار رفته در هنر باستانی و بزرگ نمایی آن با تغییرات نوری است.

در بار بسکتبازان بزرگسالان | فلوونوار

بر روی فضای شبکه بندی شده



Drummer / Goats / Basketball player/ Flutist woman on a grid

The experimental and experiential performances leave behind aroma, faeces, and sound in their wake, creating a sense of presence/absence for the spectator before stepping in. What is underlined through these performances is the importance of oral narratives and their persistence. The woman plays flute, goats roam in-between the installation pieces, the basketball player dribbles the columns aimlessly and the drummer plays drums under the hallucinatory lighting. These performative devices highlight Mamali Shafahi's penchant for the role of the director and allow the installation to turn into a movie set. "Smell and energy endure," says the artist, and he is looking for "A spectacle of a cinematic kind." He is using the capacity of installation for set design in order to give a temporal dimension to the before-and-after dynamics of this "after-part".

By moving from a past reality to a documented reality, Mamali Shafahi calls the spectator into play. The spectator is looking at a staged and edited video of all the performances. Using technology (the Spectacle-making device), the artist is turning an oral narrative into a documented one, deforming the narration altogether; however, the whole undertaking is useless. Part of the performance sediments for the artist to pay him due to what has happened.

دارمر / بزغاله‌ها / بسکتبالیست / زن فلوت‌نواز بر روی فضای شبکه‌بندی‌شده

اجراهای آزمایشی و تجربی در فضا که هر کدام پسماندهایی مانند بو، فضولات و آوا را از خود برجای گذاشته‌اند، حسی از بودن و جابجایی پیش از حضور مخاطب را به فضا القا می‌کنند. اهمیت روایت‌های شفاهی و نگهداری از آن‌ها در این اجراها ارزش‌گذاری شده‌اند. زن فلوت می‌زند، بزغاله‌ها در میان چیدمان پرسه می‌زنند، بسکتبالیست بیهوده در میان ستون‌ها توپ می‌زند، و دارمر در نوری توهمی بر طبلش می‌زند. چنین امکاناتی اجرایی، که هنرمند آن را در فضا تعریف کرده، روحیه‌ی کارگردانی مملی شفاهی را پُررنگ می‌کند و عاملی می‌شود تا چیدمان کاربرد دکور صحنه‌ای سینمایی پیدا کند. هنرمند می‌گوید: «بو و انرژی‌ست که باقی می‌ماند. در این لایه او به دنبال «شگفتی‌سازی از نوع سینمایی‌ست» و از قابلیت چیدمان به عنوان دکور سینمایی استفاده کرده‌ست. هدف بخشیدن بُعد زمان به قبل و بعد این پساوضیافت‌ست.

با عبور از واقعیتِ اتفاق‌افتاده به واقعیت ثبت‌شده، مملی شفاهی مخاطب را بازی می‌دهد. مخاطب با یک ویدیوی استیج و تدوین‌شده از تمام اجراها روبرو می‌شود. با کمک تکنولوژی (عنصر شگفتی‌سازی) مملی یک روایت شفاهی را به یک روایت ثبت‌شده تبدیل کرده و آن را دوباره از فرم خارج می‌کند؛ اما رد شدن و حذف کردن هرآنچه که اتفاق افتاده بی‌فایده‌ست. بخشی از همه چیز آنجا می‌ماند تا هنرمند دینش را به روایت اتفاق افتاده ادا کرده باشد.



The Gorillas are visual cues for primitivism and it is as if we see them in amusement parks or in a fantasy/monster movie.

Mamali Shafahi ties this uncanny and wonder-filled element to the “after-party” for the spectator to not take objects for granted. Every piece is coming from a future a past has prefigured. The jaws of the gorilla mask are projecting an eternal cry to fill the space with a mixture of illusion and horror.

In every column, the head of a gorilla is connected to the head of another gorilla. It is as if they have been hit in the head so much that a unique creature has emerged. The jaws of these newly-born creatures have transmogrified into the skull of another and lost their natural shape. As a result, we are left with a sense of danger. Whether standing up or laying on the ground, these columns are pointing to the demise of this “after-party” world. The show is placing the spectator in a temporal suspension while asking observers to evaluate their relationship with the present. These objects belong at once to a distant past and an imminent future. The spectator is looking at this world in bewilderment and is taking stock of the future in this way. These columns are in fact installed on the main columns of Parallel Circuit and three columns are prone on the ground at the end of the space. "This is a metaphor for lifelessness versus livelihood," says the artist of the Gorillas, "as if I am playing with the reality of this space and presenting an image that here, instead of seven columns, there was once ten columns."

گوریل‌ها، نشانه‌ای تصویری از بدویت‌اند و گویی آنها را در تونل‌های وحشت یا سینمای فانتزی/هیولایی می‌بینیم. مملی شفاهی این عناصر عجیب و پُرشگفتی را با پساضیافت پیوند می‌زند تا به سادگی از اشیاء گذر نکرده باشیم. هر قطعه از آینده‌ای آمده که گذشته‌ای آمدن آن را پیشبینی کرده‌ست. آرواره صورتک گوریل‌ها فریادی ابدی می‌کشند تا فضا را در ترکیبی از وهم و دلهره غرق کنند.

در هر ستون، سر هر گوریل به سر گوریل دیگری که در زیر آن قرار گرفته متصل شده‌ست. گویی بر سر ایشان آنقدر محکم کوفته‌اند که موجودی واحد از آن سربرآورده. آرواره این تازه‌متولدشده به قسمت فوقانی مجسمه تغییر شکل و به کلی حالت طبیعی خود را از دست داده‌ست. در نتیجه، ما را با حسی از خطر مواجه می‌کند. برپایی یا نقش‌برزمینی این ستون‌ها تجسمی از زوال این جهانِ پساضیافت‌ست.

نمایش مخاطب را در یک تعلیق زمانی قرار داده و از او می‌خواهد موقعیت‌اش را در حال کنونی بررسی کند. این اشیاء همزمان جایی در گذشته‌ای دور و آینده‌ای نزدیک دارند. مخاطب با ناباوری به این جهان خیره می‌شود و با همین نگرش آینده را می‌سنجد. این ستون‌ها در واقع روی ستون‌های اصلی فضای مدار موازی قرار گرفته‌اند و ۳ ستون در انتهای فضا بر زمین افتاده. هنرمند در این باره می‌گوید: «این استعاره‌ای از میرایی در برابر ایستایی‌ست، انگار با حقیقت مکان بازی کرده باشم و بخواهم این تصویر را بدست دهم که در اینجا به جای ۷ ستون روزی ۱۰ ستون بوده است.»

رشد عابدان نظاره



Images of several figures are also in relief. They represent the Sages or the Great Spirits in the show. With the exception of one, they are all beholding the Hereditary Fountain. These figures are mummified in Plexiglas molds, watching over the backstage, so to speak, the “after-party” world. Their overgrown beard is nothing but grotesque. Mamali Shafahi is questioning History for upholding the narrative of power, which our ancestors have left behind for us. A game is going on among these five figures. The idea of an overlord appearing in the show is also inspired by the paintings of Reza Shafahi. These Great Spirits are Sages who are looking at Society. Mamali Shafahi is the curator of this ancient narrative. He is retelling the narrative to pose new questions against age-old questions.

تصویر چند شخصیت نیز برجسته‌کاری شده که نماینده‌ی عاقلان یا ارواح بزرگ این مجموعه به شمار می‌آیند. به جز یکی، نگاه همه‌ی این شخصیت‌ها متوجه فواره موروثی‌ست. این حجم‌ها در قاب‌های پلکسی مومیایی شده‌اند و رسالت‌شان نظاره کردن جهانی پشت پرده‌ست -- جهان پسا‌ضیافت. از پس سال‌ها، ریش این پنج شخصیت بلند و مضحک می‌نماید. عنصر آرایش ظاهری، ریش، به طریقی اغراق‌آمیز جلوه داده شده و در این چهره‌ها بیش از حد طبیعی بلند و پریشانست. رویکرد مملی شفاهی پرسشگری از تاریخی است که کلان‌روایات قدرت آن را فراهم آورده، مکتوب ساخته، و پدرانِ پدربزرگان‌مان آن را برایمان به ارث باقی گذاشته‌اند. میان این دارودسته‌ی پنج نفری بازی‌ای در جریان است. ایده حضور شخصیت نظاره‌گر در روایت‌ها نیز از آثار رضا شفاهی آمده. این ارواح بزرگ نشان از عاقله‌مردهایی دارند که نگاهشان به رفتار جامعه است. مملی شفاهی دباغ این کهن‌روایت است تا آن را به شیوه‌ای نو بازگو کند و بار دیگر در برابر روایت‌های تاریخی پرسش جدیدی را به‌پیش بکشد.

This essay is written by Fatemeh Kazemi in collaboration with Mehrdad Khan and Yasaman Nozari

Translation: Shorab Mahdavi

این یادداشت توسط فاطمه کاظمی با همکاری مهرداد قاسم خان و یاسمن نوذری نوشته شده‌ست.

بازخوانی و برگردان: سهراب مهدوی